

رفت. کلبه با درخت بلوطی برخوردار می‌کند. کلبه و درخت درهم فرو می‌روند و چسبیده به هم بر روی آب حرکت می‌کنند. ناگهان آلبی متوجه می‌شود که شیری کوهی بین شاخه‌های درخت اسیر شده است. اگر شیر، کرسنه و عصبانی شود و با جویدن شاخه‌های درخت، خود را

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های «کوگار شیر کوهی» این است که حادثه‌اش به گونه‌ای رخ می‌دهد که فضایی خیال‌انگیز و غریب می‌آفریند و کار را نسبت به دیگر آثار داستانی «حادثه‌مدار» متفاوت می‌کند. اصل حادثه یعنی «آمدن سیل و ویرانی خانه» گرچه فاجعه‌ای بزرگ است، اما

کلبه‌ای که به کشتی بدل می‌شود

یادداشتی بر
کوگار، شیر کوهی



در هر حال عارضه‌ای شناخته شده و طبیعی است که در بسیاری از داستانها تکرار شده است. در این داستان نوجوانانه، حادثه اصلی در واقع، آمدن سیل و حتی ویرانی خانه نیست، زیرا این گونه پیشامدها می‌توانند دستمایه‌ای برای آثار بزرگسالانه هم باشند. آنچه داستان را از یک طرف نوجوانانه و از طرف دیگر پرجاذبه کرده، این است که در اثر سیل، کلبه‌ای به کشتی بدل می‌شود!

اهل خانه به سفری چند روزه رفته‌اند و «آلبی» پسرک نوجوان خائوده در کلبه تنهاست. ناگهان سیلی جاری می‌شود و کلبه را از جا می‌کند و بی‌اینکه کاری از دست کسی ساخته باشد، آن را مانند یک کشتی بی‌دفاع، به طرف اقیانوس اطلس می‌برد. کلبه دو طبقه است و طبقه اولش را آب فرا گرفته و آلبی در طبقه دوم که حکم عرشه کشتی را پیدا کرده، پناه گرفته است. خوراک او ذخیره‌های اندک غذا در کلبه است. اگر او تا چند روز دیگر خودش را به خشکی نرساند، غیر از اینکه ذخیره‌اش تمام می‌شود، کشتی نیز به کام اقیانوس فرو خواهد

- نوشته چستر آرون
- ترجمه حسین ابراهیمی (الوند)
- تهران - انتشارات سروش - ۱۳۷۴



نوجوان را با بیانی مجازی به ریشه‌های اصیل و سنتی و نگاه‌دارنده در برابر خطرهای زمانه توجه می‌دهد و به‌طور غیرمستقیم، از پدر آلبی انتقاد می‌کند. اگر از چنین دیدگاهی صرف‌نظر کنیم، داستان صرفاً روایتی حادثه‌مدار و بیرونی و معمولی خواهد شد که بر نوعی از کشمکش‌های شش‌گانه داستانی یعنی «کشمکش انسان با طبیعت» بنا شده است.

دو نکته درباره مقدمه داستان

در مقدمه کتاب، یک نقطه قوت و یک نقطه ضعف مشهود است. نقطه قوت آنجاست که نویسنده در مقدمه ذهن و عاطفه خواننده را با حوادثی مانند روبه‌رو شدن با شیر کوهی و نیز مصیبت سیل از پیش آماده می‌کند.

زمینه‌سازی برای سیل: «ده سال پیش در همین ماه، یعنی ماه مارس، و درست در همین روزها، یعنی روز هفتم ماه، آب رودخانه از دیرک چوبی بلوطی که به‌داخل زمین کوبیده بودند، سر کرده بود. در آن هنگام او تقریباً پنج ساله بود، اما هنوز هم جزئیات آن روز را به‌خاطر داشت. کلاه زوار در رفته‌ای که روی سر بر موی پدرش بود؛ شلوار رنگ و رو رفته‌ای که باچه‌های آن را توی پرتینهایش گذاشته بود؛ و فرمان قاطع او، «آلبی، همان بالا روی ساحل بمان. حتی یک قدم هم جلوتر نیا، دو روز بعد، پس از بازدید و بررسی تازه‌ای از رودخانه، پدرش به‌مادرش گفته بود، «توفان تمام شده و تقریباً بیست و چهار ساعت است که باران نباریده است، با این همه آب همچنان بالا می‌آید. انگار تمام برفها دارند آب می‌شوند. بهتر است وسایلی را که دوست نداری سیل با خودش ببرد جمع و جور کنی.» [ص ۷ و ۸ کتاب].

نویسنده با یادآوری سیلی که ده سال پیش آمده است، ذهن خواننده را برای سیلی که در داستان رخ می‌دهد آماده می‌کند.

و زمینه‌سازی برای رویارویی با شیر کوهی: «شپ [سگ آلبی] تکه‌هایی از دل و جگر

خلاص کند، به آلبی که وسیله‌ای برای دفاع از خود ندارد، حمله خواهد کرد. اینک چالش آلبی با طبیعت خشن به‌اوج خود می‌رسد. با این همه آلبی در عین وحشتی که از شیر کوهی به دل دارد، نسبت به او و توله‌هایش که در رنج و سختی هستند، احساس ترحم می‌کند. این موقعیتهای خاص، همه درهم تنیده شده و اثری زیبا خلق کرده است.

فضای متفاوت داستان

خاص بودن فضای داستان، احتمالاً از فرازهایی که آورده شده، برداشت می‌شود. تصور اینکه کلبه ما همچون کشتی بر روی دریایی بی‌کرانه شناور باشد و ما در طبقه دوم و اتاقهای سقف‌دارش تردد کنیم و تصور اینکه از پنجره کلبه که پیشترها چشم‌انداز باغچه‌ای کوچک و خانه‌ها و مردم روستا بود، اینک دریایی بی‌انتهای را به‌تماشا بنشینیم، ما را به‌متفاوت و پرجاذبه بودن محیط داستان بیشتر معتقد می‌کند. اگر به‌این جاذبه‌ها، عنصری دیگر یعنی حضور شیر کوهی را هم اضافه کنیم، ارزش کار بیشتر می‌شود.

لایه درونی داستان

به‌این کلبه می‌توان از زاویه‌ای تمثیلی هم نگاه کرد. کلبه، سی سال پیش از وقوع داستان، به‌دست پدربزرگ آلبی ساخته شده است [ص ۱۵ کتاب]. اینک پدر آلبی در حال ساختن خانه‌ای جدید در جایی دیگر است. حال آیا می‌توانیم با نگاهی مجازی، پدربزرگ را نماد نسل کهن، پدر آلبی را نهاد نسل دیروز و آلبی را نهاد نسل امروز، خانه را تمثیلی از خاستگاه مشترک نسلها و سیل را نمادی از هجوم و خطرها (از زاویه‌های گوناگون) فرض کنیم؟ در این صورت، نویسنده در این اثر خواننده



کوگاری [شیر کوهی] را که آن روز صبح پدر آلبی کشته بود، می‌کند و می‌خورد.» [ص ۶ کتاب].

به این ترتیب، گویی آلبی در معرض اشتقاق خونین شیر کوهی است، چرا که یکی از همجنسان او به دست پدر آلبی شکار شده است. کمی جلوتر، آلبی به یاد می‌آورد که پدرش چگونه شیر کوهی را شکار کرده است و سپس اضافه می‌کند:

«آن روز صبح در آن باران شدید، پدرش پیش از آنکه از اسب پیاده شود، دست دراز کرده بود و از پشت اسب، پوست خون‌آلود کوگار را به زمین انداخته بود.» [ص ۱۳ و ۱۴ کتاب].

وورتلس (از خانواده آبرنتی) / هسس (از خانواده آبرنتی).

غلو در ترسیم شخصیت آلبی و شیر کوهی واکنش آلبی در برابر سیل بیش از حد شجاعانه و بیرون از ظرفیت روحی یک نوجوان و حتی بزرگسال است. او در حالی که در میان امواج خروشان سیل گم شده و در حال پیوستن به اقیانوس است؛ در حالی که خانه و کاشانه را از دست داده و تنهاست، در حالی که چیره‌غذایی‌اش رو به تمام شدن است و در حالی که با خطر شیر کوهی روبه‌روست، نه گریه می‌کند و نه خود را می‌بازد. عجیب‌تر اینکه به نجات جان شیر کوهی و توله‌هایش نیز فکر می‌کند، آن هم جایی که جانش از طرف عده‌ای تبهکار، به خطر می‌افتد! [ص ۱۱۵ کتاب].

همین غلو در توصیف ویژگی‌های شیر کوهی نیز مشهود است. اصولاً حیوانات در زندگی غربیها و به تبع در ادبیات غرب، حضور و نقش بیشتری نسبت به حضور در زندگی و ادبیات شرقیها دارند. نگاه‌داری از حیوانات خانگی در آنجا بیشتر رایج است. توجه به فروشگاه‌های ویژه غذای حیوانات، آموزش حیوانات،

و اما نقطه ضعف مقدمه، ذکر اسمهای متعدد آدمها و حیوانات است. همه می‌دانیم که داستان‌نویس باید در مصرف واژگان به‌ویژه اسمهای خاص دقت کند و ذهن خواننده را از اطلاعات بی‌مصرف پر نکند. طبیعی است که وقتی در شروع داستان، چندین اسم از حیوانات و آدمها برده می‌شود، خواننده ناخواسته و بر طبق قراردادی نامرئی، می‌کوشد که اسمها را به‌خاطر بسپارد، زیرا به‌طور طبیعی تصور می‌کند که لابد صاحبان این اسمها آن‌قدر در این داستان نقش دارند که نویسنده خود را ملزم به ذکر اسمهایشان کرده است. در فصل نخست این داستان، به چهارده اسم انسان و حیوان بر می‌خوریم، در حالی که اغلب این آدمها یا حیوانات نه در فصل دوم و نه تا پایان کتاب نقشی در پیشبرد داستان ندارند و حتی نام بسیاری از آنها تکرار هم نمی‌شود:

- دیزی (اسب) / ویولت (اسب) / شب (سگ) / بیگرد (خروس) / استار (؟) / الیزابت (خواهر آلبی) / آبرنتی (خانواده‌ای که دوست خانواده آلبی است) / آلیس آن (؟) / مری آبرنتی (مادر خانواده آبرنتی) / ساموئل (پسری که پایش شکسته است) / آتم (اسب) / سامر (اسب) /

بیشتر می‌پسندند. با این همه شاید نوجوانان دقیق و اهل کتاب، غلوهای «کوگار، شیر کوهی» را برنتابند.

نثر ترجمه

نکته‌ای که در نقد یکی دیگر از ترجمه‌های حسین ابراهیمی آورده‌ام^(۱)، در اینجا هم صادق است. به نظر می‌رسد که نثر ترجمه اندکی بزرگسالانه است و بیش از آنکه روان و صمیمی باشد، فخیم و ادبی است. با این همه، نظرم بیشتر سلیقه‌ای است تا اصولی. در نمونه‌هایی که در سطور بعدی برای منظوری دیگر خواهم آورد، این نکته هم قابل مشاهده است. نکته مهمی که قابل ذکر است و جنبه سلیقه‌ای هم ندارد، لغزشهای ویرایشی اثر است که در نقد قبلی هم به چشم آمد و به آن اشاره رفت:

«او همچنان که زیر لب نجوا می‌کرد، سمی داشت ترانه‌ای را که پدرش می‌خواند به یاد بیاورد.» [ص ۱۱ کتاب] (که «سعی می‌کرد» درست است).

گورستان حیوانات و حتی ارث بردن بعضی از آنها از آدمها، این واقعیت را بهتر نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که غریبها در کنار امتیازهایی که برای حیوانات قائلند، این امتیاز را هم افزوده‌اند که حیوانات اصولاً قوه تمیز و شعور بالایی دارند و یا می‌توانند کسب کنند. در این داستان، شیر کوهی گذشته از خصلتهای غریزی و حیوانی‌اش که در داستان بروز می‌کند، گویی همه چیز را می‌فهمد و تشخیص می‌دهد. او در همین ظرف زمانی اندک، به دست پسرک رام می‌شود، با او ارتباط عاطفی برقرار می‌کند و حتی یک بار پسرک را نجات می‌دهد. گویی که قصدش جبران محبتهای آلیبی باشد. شیر که پسرک نامش را آلیس گذاشته است، در حالی که آلیبی گرفتار شده است، برمی‌گردد و راه خلاصی را به او نشان می‌دهد:

«آلیس، شیر کوهی] داخل آب شد و... به سوی خشکی... شنا کرد... اکنون جز پاسخ دادن به پیشنهاد شیر راه دیگری برای نشان دادن محبتش [محبت آلیبی] وجود نداشت... آلیبی می‌دانست که نمی‌تواند تا خشکی شنا کند. در این صورت برای نمایش سپاسگزاری خود از اعتماد جانوری وحشی و بی‌زبان، خودش را به کشتن می‌داد... داخل آب شد... هر لحظه انتظار فرو رفتن به اعماق آب را می‌کشید... دست راست آلیبی با ضربه‌ای که به آب زد، به جسم نرمی خورد و انگشتانش آن را محکم چسبیدند... احساس کرد چیزی او را به جلو می‌کشد. وقتی چشمانش را گشود آلیس را در جلو خود دید که سرو شاه‌هایش را از آب بیرون آورده بود و با دستها به جلو شنا می‌کرد.» [ص ۱۶۱ و ۱۶۲ کتاب].

در این میان، البته نباید نکته‌ای را از نظر دور داشت و آن اینکه به هر حال «غلو» در یک اثر نوجوانانه، تا اندازه‌ای قابل چشم‌پوشی است، زیرا نوجوانان هنوز به پیچیدگیهای تفکر منطقی و بزرگسالانه دست نیافته‌اند و از این گذشته، چنین غلوهایی را بهتر می‌پذیرند و

۱. نقد و نظری بر «جک جنگلی» - پیژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان شماره ۵ - سال دوم - تابستان ۱۳۷۵ - ص ۱۲۶ - ۱۲۸.



«و آخرین تکه‌های گوشت بریان شده آهویی را که پدرش صبح روز دوم برایش آورده بود، کند.» [ص ۱۱ کتاب] (این جمله تتابع اضافات دارد).

«آلی پس از آنکه ظرفها را در ماهیتابه روی هم ریخت، پوتیهایش را بیرون کشید.» [ص ۱۲ کتاب] (که به جای «بیرون کشید» باید «در آورد» نوشته می‌شد، زیرا پوتین در چیزی فرو نرفته بود که بیرون کشیده شود).

«بیشه درختان بلند سیدار که باران و روشنای خاکستری بامدادی، پرده‌ای در برابر آن می‌کشیدند، با آب رفته بودند.» [ص ۱۸ کتاب] (که «رفته بود» درست است زیرا مرجع واژه «بود»، واژه «بیشه» است و نه «درختان» و بنابراین باید مفرد آورده می‌شد).

«به محض شنیدن صدای خرخری از پشت سر، قلب آلی از جا کنده شد. باید خیالاتی شده باشد. حتماً صدای باد بود.» [ص ۲۲ کتاب] (که به جای جمله «باید خیالاتی شده باشد» باید عبارتی شبیه به این می‌آمد: حتماً خیالاتی شده بود).

این اشکال یعنی هماهنگ نبودن فعلها از نظر زمانی، در بسیاری از موارد دیگر نیز دیده می‌شود از جمله:

«بنابراین ضرورتی نداشت اکنون چیزی درباره شیر به آنها بگوید. نه او نباید در این باره حرفی بزند. تنها کاری که باید می‌کرد این بود که از آنها بخواهد یکی از تفنگهایشان را برای او بگذارند.» [ص ۹۰ کتاب] (که باید یکی از دو عبارت زیر و یا عبارت دیگری که در آن، فعلها از نظر زمانی سازگار بودند، آورده می‌شد:

نه، او نباید در این باره حرفی می‌زد. تنها کاری که باید می‌کرد این بود که از آنها بخواهد.... و یا به این شکل:

با خودش گفت: «نه، من نباید در این باره حرفی بزنم. تنها کاری که باید انجام بدهم این است که از آنها بخواهم یکی از تفنگهایشان را

برای من بگذارند.»).

نمونه دیگر که همین ایراد را دارد:

«این بهترین راه بود. آنها هرگز تصور نمی‌کردند او جلو چشمشان باشد. در این صورت باید بدون آنکه دیده شود خودش را به آنجا برسانند.» [ص ۱۲۰ کتاب] (که باید به جای «شود» فعل «می‌شد» و به جای «برسانند» فعل «می‌رسانند» آورده می‌شد).

«آن وقت فردا - اگر مجبور به ماندن می‌شد - باید دوباره اتاق را تمیز کند.» [ص ۱۴۱ کتاب] (که به جای «کند» باید فعل «می‌کرد» آورده می‌شد).

«احتمالاً توی رودخانه افتاده بود و توله‌اش را هم آب برده بود. علت بدخلفی او نیز می‌باید همین باشد.» [ص ۱۵۸ کتاب] (که باید می‌شد: علت بدخلفی او نیز حتماً همین بود).

«چشمهایش را تنگ کرد و به سوی خانه زل زد.» [ص ۸۵ کتاب] (که در آن واژه «سوی» زائد است).

در مجموع، باید تلاشهای ارزنده حسین ابراهیمی (الوند) را که در سالهای اخیر با وسواسی شگفت، بیش از سی جلد از بهترین رمانهای نوجوانان جهان را انتخاب و ترجمه کرده است، ارج بگذاریم. نگارنده شاهد بوده است که او چگونه با دشوارترین شیوه‌ها کتابها را به دست آورده، سپس یک یک را عاشقانه خوانده و در نهایت، از میان انبوه آثار، تنها به ترجمه یک اثر پرداخته است. حسین ابراهیمی به دلیل همین خصلتها، بی‌تردید بهترین و فعالترین مترجم داستانهای نوجوانان در کشور ماست.

